

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

بهرام رحمانی

۲۷ جنوری ۲۰۱۳

متن سخنرانی «بهرام رحمانی» در شب همبستگی با کارگران ایران

۱۵ اکتوبر ۲۰۱۰ - ستکهلم

حضار محترم من هم به نوبه خودم به همه شما خوش آمد می‌گویم!

موضوع بحث من همان‌طور که در آفیش شب همبستگی با جنبش کارگری ایران آمده است تجلیل از «محمود صالحی» و مبارزه و مقاومتش و بزرگداشت اوست. محمود صالحی، نه تنها برای جامعه ایران، بلکه برای جامعه کارگری جهان و احزاب و سازمان‌های چپ و سوسیالیست نیز نام‌آشنائی است. نامی که با تحولات جنبش کارگری ایران و همبستگی بین‌المللی با این جنبش گره خورده است.

اما مقدمتاً اجازه بدهید بحث خودم را با احترام به استقامت ۳۳ معدنچی چیلیائی و دست و پنجه نرم کردن آن‌ها با مرگ که پس از ۶۹ روز از دل زمین نجات داده شدند، آغاز کنم. خواهش می‌کنم به پا خیزیم و به یاد این کارگران قهرمان و خانواده‌های آن‌ها و رهائی‌شان از مرگ، یک دقیقه دست بزنیم.

این معدنچیان در یک عملیات پیچیده که ۲۲ ساعت طول کشید از دل زمین بیرون کشیده شدند. آن‌ها روز پنجم آگست در اثر ریزش بخشی از معدن که در عمق زمین در حال استخراج طلا برای دولت و سرمایه‌داران گرفتار شدند و در مجموع ۶۸ روز زیر زمین بودند. متأسفانه هر ساله صدها هزار کارگر در جهان، به ویژه ایران، جان خود را در سر کار از دست می‌دهند که عمدتاً به دلیل عدم وسایل و ابزارهای ایمنی و فشار کار، همواره از کارگران قربانی می‌گیرد.

حضور شما حضار محترم عرض کنم که تاکنون رسم بر این بوده است تا روزی که فعالان و رهبران کارگری در قید حیات هستند بزرگداشتی برای آن‌ها گرفته نشود و یا از آن‌ها تجلیل به عمل نیاید. بنابراین، پس از مرگ آن‌ها مراسمی سنتی گرفته می‌شود که عموماً در جوامعی چون جامعه ما، ریشه مذهبی دارد. در حالی که ارگان‌ها و نهادهای سرمایه‌داری برای بزرگداشت و تجلیل از سیاستمداران و روشنفکران منتخب خود، همواره و هر ساله با اعطای جوایزی تجلیل می‌کنند. جوایزی چون با اعطای صدها هزار دلار پول نقد، خودکارهای طلائی، مجسمه‌های طلائی و جوایز دیگر را که کارگران می‌سازند اما آن‌ها به هیچ کارگری تعلق نمی‌گیرد. همچنان که کاخ‌ها و آپارتمان‌ها و ویلاها را کارگران می‌سازند اما بیش‌تر آن‌ها با خانواده‌هایشان در حلبی‌آبادها زندگی می‌کنند. به قول مارکس، «... کارگر به میزانی که کالاهای بیش‌تری تولید می‌کند خود به کالای ارزان‌تری تبدیل می‌شود. هم‌زمان با افزایش ارزش جهانی، جهان انسان بی‌ارزش می‌شود.» فکر می‌کنم ما در این برنامه با تجلیل از محمود صالحی، این سنت را می‌شکنیم و از

رفقای خودمان و فعالان و رهبران کارگری و مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم روزی که زنده هستند تجلیل می کنیم و قدرشان را می دانیم. و الا پس از مرگ فرقی نمی کند که برای متوفی چه کاری انجام داده می شود.

نخست اجازه بدهید بحث خود را با نقل قولی از خود محمود صالحی آغاز کنم. محمود صالحی، در یکی از گفت و گوهایش به همه فعالان کارگری در ادامه مبارزه کارگری اش چنین اطمینان می دهد: «من به همه فعالان کارگری اطمینان می دهم که مبارزه ما ادامه خواهد یافت. اگر فرجام خواهی ما نتیجه نداد و ما به زندان افتادیم، آن گاه بر اساس شرایط، مبارزه خود را ادامه خواهیم داد. در آن صورت ما وارد يك فاز دیگر خواهیم شد. زندان هم محل مبارزه است. آنجا پر از قربانیان جامعه سرمایه داری است. از آنجا نیز می شود صدای خود را به بیرون رساند. آن ها که این احکام را علیه ما صادر کرده اند فکر می کنند ما عقب می نشینیم. این خیالی خام است. در روز اول ماه می ۸۳ ما را بازداشت کردند تا مراسم روز جهانی مان را نگیریم، اما ما در همان بازداشتگاه با نوای الهام بخش «سرود انترناسیونال» روز طبقاتی و جهانی خود را گرامی داشتیم. در این مورد نیز همین کار را خواهیم کرد.»

به این ترتیب، این نقل قول به سادگی جوهر فکری سیاسی - طبقاتی محمود علیه سیستم سرمایه داری را به نمایش و قضاوت عموم می گذارد.

محمود، از بنیان گذاران سندیکای خبازان سقز و حومه و همچنین «کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری» است. زندگی محمود و همسر و همزمش نجیبه صالح زاده و همچنین دو فرزندش، مملو از وقایعی سیاسی و خاطرات تلخ و شیرینی است که پرداختن به ابعاد مختلف آن از حوصله این جلسه خارج است.

محمود صالحی، در تاریخ ۱۳۴۱/۵/۱ در روستای کاکه سیاب در ۲۰ کیلومتری جاده سقز - سنندج، چشم به جهان گشود. یک سال بعد از تولد محمود، یعنی در سال ۱۳۴۲، آن ها به شهر سقز نقل مکان کردند. پدر او در شهر سقز، مشغول کارگری در بخش ساختمانی شد. با توجه به فقر خانواده مادر محمود نیز به شغل نانوائی مشغول گردید.

محمود، به دلیل فقر خانواده، نتوانست به مدرسه برود و به ناچار برای امرار معاش و کمک به خانواده، کارگری را از پنج سالگی آغاز کرد و شغل خبازی را برای خود انتخاب نمود.

محمود، ضمن کار در نانوائی، شب ها هم به مدرسه رفت. در این اثنا بود که زمزه های انقلاب ۱۳۵۷ آغاز شد. یک شب محمود و دوستش به نام کریم مردانی (بعدها به نیروهای اسلامی پیوست و کشته شد) به عکس شاه که در کلاس آویزان بود تف انداختند و به این دلیل از مدرسه شبانه اخراج شدند. به دلیل این که ساواک (پولیس مخفی شاه) دنبال محمود و کریم بود آن ها در خارج شهر مخفی شده بودند و از ترس دستگیری سر کار هم نمی رفتند.

انقلاب ۵۷، روزبه روز اوج گرفت و جوانان زیادی جذب مبارزه پیگیر انقلابی شدند. محمود، به دلیل جسارت و نفرتش از سیستم سرمایه داری و حکومت شاه، همواره در تجمعات و راهپیمائی ها شرکت فعالی داشت.

غروب ۲۲ بهمن [دلو]، محمدحسین کریمی در مرکز شهر سقز سخنرانی کرد و از مردم خواست که به شهربانی حمله کنند و این مرکز جنایت را به تصرف خود در آورند. مردم پرشور شهر به سوی شهربانی حرکت کردند. در یک چشم به هم زدن شهربانی به تصرف مردم انقلابی درآمد. اما متأسفانه محمدحسین کریمی و مظفر همه ویسی در تصرف شهربانی زخمی شدند. چند روز بعد محمدحسین کریمی جان باخت. روز جان باختن محمدحسن کریمی، روز ۲۶ بهمن ۱۳۵۷، کومه له موجودیت علنی خود را اعلام کرد.

این بار نسلی جوان از فعالان کارگری و سوسیالیست در جنبش کارگری ایران، کل سیستم سرمایه داری و حکومت حامی سرمایه را به نبرد فراخوانده بودند. با وجود این که حکومت اسلامی جنبش های حق طلب از جمله جنبش کارگری را شدیداً سرکوب کرده بود اما کارگران کردستان در دهه ۱۳۶۰ نیز برای چند سال متوالی روز اول ماه می

روز جهانی کارگر، هشت مارچ روز جهانی زن و روز جهانی کودک را با سرود انترناسیونال و برافراشتن پرچم سوسیالیسم و تصویب قطعنامه‌های رادیکالی گرامی می‌داشتند.

در ۱۱ اردیبهشت [ثور] ۱۳۵۸، یعنی در اولین بهار آزادی که کارگران سراسر ایران به سازماندهی خود و اول ماه می‌های پرداختند اولین تظاهرات شهر سقز را نیز کارگران خباز در مقابل پارک کودک برگزار کردند که رهبری آن را خوش پیام به عهده داشت. در آن تظاهرات کلیه کارگران همراه با خانواده‌های خود و مردم آزادیخواه شرکت کرده بودند.

این سندیکا تا یورش نیروهای سرکوبگر حکومت اسلامی به کردستان، فعالیت علنی داشت. اما پس از حمله ارتش به کردستان، محمود اجباراً سقز را ترک کرد و به مهاباد رفت و به فعالیت خود در راستای متحد کردن کارگران در آن شهر ادامه داد.

ارگان‌های سرکوب حکومت اسلامی، به بهانه‌های مختلف در تلاش بودند تا این جنبش نوپای کارگری در کردستان را سرکوب و مرعوب کنند. بدین منظور به مراسم‌های اول ماه می‌های مهاباد، سقز و سنندج و... یورش بردند و فعالان جنبش اول ماه می را زندانی و شکنجه و همچنین جمال چراغ ویسی از سخنرانان اول ماه می سنندج را اعدام کردند. غیر از سنندج، یکی از حرکات مهم مبارزه متحدانه و پیگیرانه کارگران کردستان، مبارزه و تلاش کارگران خباز شهر سقز است. کارگران خباز سقز، در یک شرایط سیاسی خاصی توانستند تشکل خود را تأسیس کنند و مراسم اول ماه می-ها را دوباره سازمان‌دهی و برگزار نمایند.

محمود در سال ۱۳۵۹، به اتهام کومه‌له‌ئی بودن دستگیر شد. اما زیاد در زندان نماند و کمی بعد آزاد گردید.

محمود را در سال ۱۳۶۱ دوباره دستگیر کردند که مردم مهاباد به این دستگیری اعتراض نمودند.

ارتباطات محمود به ویژه با کارگران خباز به حدی گسترده و صمیمانه بود که در ۱۱ اردیبهشت روز جهانی کارگر در سال ۱۳۶۲ طی فراخوانی توانستند ۹۰ درصد کارگاه‌های خبازی را از ساعت ۱۰ صبح الی ۱۱ صبح تعطیل کنند و فعالان کارگری با پخش شیرینی و صحبت با مردم، روز جهانی خود را جشن گرفتند. در آن روز، محمود در سه راه میدان آرد برای کارگران و تعداد کثیری از مردم، سخنرانی کرد و محمود آخوند هم در میدان آهنگران که محل تجمع کارگران ساختمانی بود سخنرانی کرد. به دنبال این سخنرانی محمود صالحی دستگیر شد و مدتی را در زندان گذراند. او، پس از آزادی از زندان، مهاباد را ترک کرد. اما محمود در سال ۱۳۶۴ یک بار دیگر در مهاباد دستگیر و زندانی شد. او، مدت ۶ ماه از زندان خود را در زندان ارومیه گذراند.

محمود، در سال ۱۳۶۵ پس از آزادی از زندان، به شهر سقز برگشت و در این شهر به فعالیت‌های کارگری خود ادامه داد. او، در بهار همان سال دستگیر شد و تا ۲۲ بهمن [دلو] ۱۳۶۷ در سقز زندانی شد. او، پس از آزادی، بلافاصله فعالیت خود را در جهت تشکیل سندیکای خبازان آغاز کرد به طوری که این سندیکا، در سال ۱۳۷۳ تشکیل شد و محمود هم رسماً به نمایندگی آن انتخاب گردید.

انجمن صنفی کارگران خبازیهای سقز و حومه

در سال ۱۳۷۳ در کردستان، عده‌ای از کارگران خباز با تلاش‌های پیگیر موفق شدند «هیأت مؤسس انجمن صنفی کارگران خبازی‌های سقز و حومه» را آورند. دفتر کار این انجمن، عملاً به مرکز تجمع آن‌ها تبدیل گردید. کارگران نمایندگان خود را انتخاب کردند و خود را سازماندهی نمودند. حضور فعالان سرشناس کارگری از جمله محمود صالحی در این تشکل کارگری سبب شد تا اقدامات بزرگی از جمله بیمه بیش تر از نود درصد از کارگران خباز، دایر کردن کلاس نهضت سوادآموزی برای کارگران، دایر کردن کتابخانه، تشریح قانون کار، برگزاری مراسم اول ماه می

در سطح شهر و ... سازمادهی و برگزار شود. در مقابل این پیشروی جنبش کارگری در این شهر، سرمایه‌داران و حکومتیان ساکت ننشستند. کارفرمایان عده ای از کارگران را اخراج کردند و تهدیدات رهبران و فعالان این اتحادیه توسط ارگان‌های امنیتی افزایش یافت.

محمود، یک بار دیگر به اتهام کومله‌ئی بودن و دفاع از کارگران دستگیر شد و بعد از مدتی آزاد گردید. اما او پس از آزادی باز هم به فعالیت‌های خود در سندیکای خبازان ادامه داد تا این که این بار اداره اطلاعات تصمیم گرفت او را از کار اخراج کند. در چنین وضعیتی در حالی که محمود حدود ۹ سال سابقه کار در یک خیابازی را داشت بدون پرداخت هیچ‌گونه مزایائی اخراج گردید.

محمود باز هم در سال ۱۳۷۸، همراه با محمد عبدی‌پور، ابراهیم کریمی، جلال حسینی به اتهام کومله دستگیر شدند و مدت ۷۵ روز در سلول انفرادی گذراندند. محمود پس از آزادی باز هم به فعالیت‌های کارگری خود پرداخت.

محمود بعدها محاکمه شد و به مدت ۱۰ ماه حبس تعزیری محکوم گردید و در شهریور ماه ۱۳۷۹ به زندان رفت و بقیه دوستانش تبرئه شدند. او، سال ۱۳۸۰ از زندان آزاد شد. ۱۱ اردیبهشت همان سال که فقط ۱۳ روز از آزادی اش گذشته بود باز هم از طرف اداره اطلاعات در مراسم اول ماه می دستگیر و به خارج شهر انتقال داده شد. کارگران و شرکت‌کنندگان در روز جهانی کارگر، به دستگیری او اعتراض کردند و خواستار آزادی فوری او شدند. تا این که سرانجام پس از چند ساعت او را آزاد کردند. او بلافاصله به مراسم روز جهانی برگشت و چند دقیقه‌ای در مورد روز جهانی کارگر سخنرانی کرد. در سال ۱۳۸۱، اداره اطلاعات و اداره کار، رسماً به نماینده کارگران خباز اعلام کردند که محمود حق سخنرانی ندارد.

محمود روز جهانی سال ۱۳۸۲، به دعوت انجمن خبازان شهر بوکان، به این شهر رفت و در آنجا سخنرانی کرد. محمود همراه با محسن حکیمی، در تاریخ ۱۳۸۳/۲/۱۰ با خانم آنا بیوندی و هیأت همراه وی که به عنوان نماینده کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگران آزاد به تهران آمده بود ملاقات کرد و مشکلات واقعی کارگران ایران را برای او و همکارانش تعریف کرد.

آن‌ها یک روز بعد در مراسم ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۳، روز جهانی کارگر در سقز شرکت کردند که اتحادیه خبازان سقز سازمادهی کرده بود. این حرکت در همان لحظات آغاز مراسم مورد هجوم نیروهای انتظامی و امنیتی حکومت اسلامی قرار گرفت که حدود ۵۰ نفر دستگیر شدند. غیر از ۷ نفر بقیه ساعاتی پس از دستگیری آزاد شدند. این هفت نفر به نام‌های محمود صالحی، جلال حسینی، محسن حکیمی، برهان دیوارگر، محمد عبدی‌پور، اسماعیل خودکام و هادی تنومند، به زندان سندانج انتقال داده شدند. این هفت فعال جنبش کارگری با مقاومت خود در زندان، مبارزه خانواده‌هایشان و مبارزه کارگر و کمپین‌های اعتراضی که در داخل و خارج کشور راه افتاد حکومت اسلامی را وادار کرد پس از ۱۲ روز آن‌ها را آزاد کند. اما حکومت اسلامی، این هفت تن را همواره به بی‌دادگاه‌های خود کشانید تا سرانجام دادگاه انقلاب سقز حکم آن‌ها را صادر کرد.

آخرین دستگیری محمود به این شکل بود که ظهر روز دوشنبه ۲۰ فروردین ماه [حمل] ۱۳۸۶، تعدادی از افراد نیروهای انتظامی به محل کار او مراجعه کردند و وی را به بهانه این که دادستان می‌خواهد با او در خصوص روز جهانی کارگر صحبت کند با خود بردند. منشی اجرای احکام در یک دادگاه چند دقیقه‌ای و به طور شفاهی حکم دادگاه تجدیدنظر استان مبنی بر محکومیت محمود صالحی به یک سال حبس تعزیری و سه سال حبس تعلیقی را قرائت نمود و بی‌درنگ حکم بازداشت او را صادر کرد. محافظان سرمایه، محمود صالحی را بدون اطلاع خانواده‌اش و حضور وکیلش با سرعتی سرسام‌آور از شهر محل اقامت خود (سقز) دور کردند و بعد مشخص شد که وی را در زندان مرکزی شهر سندانج زندانی کرده‌اند. زندان محمود این بار یک سال طول کشید.

کمپین‌های بزرگی که نخست برای آزادی دستگیرشدگان سقز و سپس به دنبال دستگیری مجدد محمود صالحی و همچنین منصور اسانلو در داخل و خارج کشور راه افتاد در تاریخ جنبش کارگری ایران بی‌سابقه بوده و جنبش کارگری ایران را به جهانیان شناساند.

رویداد سقز، به عنوان یک نقطه عطف مهم تاریخی در جنبش کارگری ایران ثبت شده است. تهدید و ارباب دستگیرشدگان روز جهانی کارگر در این شهر، دو دوره متفاوت حاکمیت جمهوری اسلامی را در برمی‌گیرد؛ یعنی، دوره‌ای که جناح اصلاح‌طلبان حکومت در رأس قدرت بود و هم در دوره‌ای که اصول‌گرایان قدرت را گرفتند و هنوز هم در قدرت هستند. در هیچ‌کدام از این دوره‌ها، کمترین بهبودی در زیست و زندگی و سطح دست‌مزد و آزادی مبارزه کارگران به وجود نیامده است. در هشت سال ریاست جمهوری محمد خاتمی و همچنین در دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، برخوردهای سرکوب‌گرانه و تحمیل بی‌حقوقی‌های فراوان بر کارگران در جریان بوده و تفاوت چندانی در برخورد حاکمیت به جنبش کارگری و تهدید و فشار بر فعالان کارگری دیده نمی‌شود. بنابراین، سرمایه‌داران و حکومت حامی سرمایه، با وجود رقابت‌ها و کشمکش‌های جناحی‌شان در استثمار هر چه شدیدتر نیروی کار و سرکوب جنبش کارگری و همچنین دیگر جنبش‌های برابری‌طلب و عدالت‌جو چون جنبش زنان، جنبش دانشجویی و روشنفکران یک نوع منافع مشترک سیاسی- طبقاتی را دنبال می‌کنند.

دستگیری و زندانی کردن چندین باره محمود و تهدید و کنترل مداوم وی و ارتباطاتش، به روشن‌ترین شکلی ترس سرمایه‌داران و حکومت از فعالان کارگری را به نمایش می‌گذارد و نشان می‌دهد که آن‌ها او را با طرح‌ها و برنامه‌ریزی‌های قبلی دستگیر و زندانی می‌کنند. سرمایه‌داران و حکومت آن‌ها، به خوبی می‌دانند که محمود و همفکرانش می‌توانند در اتحاد و متشکل کردن کارگران و روی‌آوری آن‌ها به مبارزه آگاهانه و هدفمند، نقش مؤثری ایفاء کند که عموماً به نفع طبقه سرمایه‌دار نیست. از این‌رو، همواره سرمایه‌داران و کارفرمایان و حکومت، از وجود محمودها در جامعه و در میان کارگران و آزادی آن‌ها، به ویژه در روزهای مهمی چون هشت مارچ روز جهانی زن و اول ماه می روز جهانی کارگر احساس خطر می‌کنند.

به این ترتیب، محمود آگاهانه و پیگیرانه زندگی خود را وقف برپائی تشکل‌های کارگری و اتحاد و همبستگی طبقه کارگر کرده است. محمود و همفکرانش برای برپائی آن تشکل‌های کارگری تلاش می‌کنند که اساساً به نیروی خود کارگران اتکاء کند و مستقل از دولت و قوانین و ارگان‌های آن اعلام موجودیت کرده و به زائده هیچ حزب و سازمان سیاسی نیز تبدیل نگردد. تشکلی که هیچ دیوار چینی در میان مبارزه اقتصادی، صنفی و سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر نمی‌بیند و با ستراتیژی طبقاتی خود در جهت تحقق مطالبات خود مبارزه می‌کند. تشکلی که فعالان آن در جهت اتحاد و همبستگی طبقاتی همه کارگران و همچنین اتحاد جنبش زنان و جنبش دانشجویی و دیگر جنبش‌های برابری‌طلب با جنبش کارگری گام‌های عملی برمی‌دارند. تشکلی که به برابری زن و مرد، به لغو کار کودک، به مسأله بازنشستگان و به طور کلی آزادی بیان، قلم، اندیشه و آزادی‌های فردی و اجتماعی بی‌تفاوت نمی‌باشد.

نوشته‌ها و فعالیت‌های محمود صالحی بیش از هر چیز نشان‌دهنده صداقت، جان‌فشانی، جسارت و رک‌گویی اوست. از این‌رو، سرگذشت او، دوران سپری شده نیست؛ بلکه طرح مسایل کارگری که او در طول سال‌های طولانی تجربه کرده است بی‌شک برای نیروهای جوان سیاسی و به ویژه کارگران و فعالان سیاسی چپ در حال و آینده نیز آموزنده است. هم اکنون نیز زندان‌های حکومت اسلامی، مملو از زندانیان سیاسی جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی، روزنامه‌نگاران و وب‌نویسان و جنبش‌های حق‌طلب دیگر است. تلاش ما برای آزادی همه زندانیان سیاسی و لغو هرگونه شکنجه و اعدام و سنگسار است. اکنون منصور اسانلو، مددی، رضا شهابی و... همچنان در زندان هستند.

در رابطه با وضعیت جسمی محمود نیز به عرضتان برسانم که هم‌اکنون محمود شدیداً از ناراحتی کلیه [گرده] رنج می‌برد. قرار است پنجم ماه عقرب دکتر معالج محمود، برای پیوند کلیه او اقدام نماید. به گفته خود محمود، بازجویان هر موقع می‌خواستند او را در زندان شکنجه کنند نخست سؤال می‌کردند کلیه‌ات درد می‌کند؟ سپس آن قدر لگد به کلیه‌هایش می‌زدند، که می‌خواستند و تا بی‌هوشی او رهایش نمی‌کردند.

اخیراً محمد عبدی‌پور از اعضای سندیکای خبازان سقز، در گفت و گوئی با سایت کمیته هم‌هانگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری، درباره اهداءکنندگان داوطلبانه کلیه به محمود گفته است: خواهر محمود، یک خانم در مشهد، دو خانم در تهران، یک مرد در بندر عباس، دو مرد در سنندج، یک مرد در مهاباد. اما هیچ‌کدام شرایط لازم را برای پیوند نداشتند که برای پزشک معالج و بیمارستان قابل قبول باشد. زیرا به گفته پزشک معالج محمود، اول این که اهداءکننده نباید زن باشد، دوم سن او نباید از ۲۱ سال کمتر و ۳۸ سال بیشتر باشد، سوم خواهر، برادر و اقوام نزدیک او نباشند و البته گروه خونی هم، «او منفی» باشد. با این وجود، خود محمود هم چندان تمایلی به پیوند کلیه ندارد و می‌گوید که حاضر است دیالیز شود و با این درد زندگی کند. او حتی موافقت نمی‌کند که برای پیدا کردن کلیه مناسب در روزنامه آگهی داده شود.

همچنین من در این سال‌ها، به ویژه پس از واقعه اول ماه می سقز، همواره به این فکر بودم که چگونه و از چه راه دیگری می‌توان تقدیر کوچکی از محمود صالحی، همسر و هم‌رزم نجیب و همچنین فرزندانش سامرند و سیامند به عمل آورد. آن هم در شرایطی که عموماً تجارب و دستاوردهای جنبش کارگری و به ویژه نقش رهبران وقت آن، جمع‌بندی نشده و متأسفانه در تاریخ ثبت نگریده است. همین دلایل من را به این فکر انداخت بود تا کتابی را به نام «من مرگ را سرودی کردم» و چند ساعت پیش از انتشارات مستقیماً به این جلسه آورده شده است را تدوین کنم. این کتاب، عمدتاً به مبارزه و باورها و افکار سیاسی-طبقاتی محمود صالحی و همچنین خانواده و همفکران و هم‌طبقه‌هایش در جنبش کارگری ایران و جهان مربوط است و در عین حال، تا حدودی شرایط عمومی طبقه کارگر ایران را در این دوره، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

در پایان مهم‌ترین پرسش در مورد محمود صالحی این است که او، چرا بیش از هفت سال زندگی خود را در زندان‌های حکومت اسلامی گذرانده، اتهامش چه بوده است؟

قاطعانه و محکم می‌توان جواب این سؤال را چنین داد: تنها «جرم» محمود صالحی این است که او، به طور پیگیر و در شرایط گوناگون از حقوق خود و هم‌طبقه‌هایش بدون توجه به رنگ، پوست، ملیت، مذهب و جنسیت دفاع کرده است. دفاعی که برای سرمایه‌داران و حکومت حامی آن‌ها، نه تنها خوش‌آیند نیست؛ بلکه خطرناک نیز به شمار می‌آید. به همین دلیل محمود و همفکرانش همواره از سوی سرمایه‌داران مورد تهدید قرار می‌گیرند و از کار بی‌کار و یا زندانی می‌شوند.

یاد محمود صالحی، همواره عزیز و گرامی است. برای او و خانواده و هم‌طبقه‌هایش دنیائی عاری از تبعیض و زندان، ستم و استثمار، دنیائی پر از مهربانی‌ها و زیبایی‌ها آروز می‌کنم.

اجازه بدهید با این شعر حدود یک قرن پیش کارگران امریکا، بحث خود را به پایان ببرم که اتفاقاً مشابه وضعیت کنونی کارگران ایران است:

«خیال داریم همه چیزو عوض کنیم

از بس واسه هیچ و پوچ رنج کشیدیم دیگه ذله شدیم

واسه زندگی کردن پاک آس و پاسیم؛

هیچ وقت نشده که یه ساعت فرصت فکر کردن داشته باشیم.

می‌خواهیم تابش آفتاب را حس کنیم:

می‌خواهیم گل بو کنیم.

«...»

(از کتاب نان و گل سرخ، میلتن ملترز)